

زبان حال برهان الدین به سیاف

بداد برهان به سیافش پیامی
بیا اینجا منم در انتظارت
به برزخ صدهزاران مارو عقرب
چو من باشند همه خدمت گذارت
به یادت است، از مظلومان میهن؟
همه قتل و قتل بود شغل و کارت
به زورت غصب کردی، ملک مردم
نمودی گُل پغمان در حصارت
ریاست خواهی، اما غافل هستی!!
ز روزبازخواست کردگارت
چو من رسوا شوی، در دین و دنیا
ملک های عذاب در فکر کارت
زراندوزی، به دنیای دو روزه
نیاید همچومن، هیچش به کارت
چه عبرت داری از صدام خونخوار؟
ز قذافی، امینِ همدیارت
بچشم سرنبدیدی حال کارمل؟
تره کی، نانجیبِ همقطارت

شود روزی جوانی انتحاری
کند سوی جهنم رهسپارت
در آنجا دور هم باشیم رفیقان
که کردیم ملک مان ویرانه وارت
زیکسو دوستم و،دیگر خلیلی
بوند "کوروکر" همپیمانان دارت
ز حکمتیار بی رحم جفا کار
تو بهتر دانی، از همکسب و کارت
چه گویم از خیانت های حضرت
فروخت اردوی کشور، چند دلار
خلاصه آنکه یاران جنایت
همه نوشیم "حمیم" آن دیارت
جهنم جای مان باشد همیشه
بداده و عده اش را کردگارت
ز بعد تو به عیاشی کنند صرف
همه اخلاف، که بودند دوستدارت
اگر هستی تو هوشیار ای ستمگر؟!
بخواه عفو، از خدا و همد یارت
گذر از این هوس های ریاست
مکن بیشتر خودت را شرمسارت

همه اموال غصبی را به خوانند
رسانیده، سبک گردان توبارت
مشو غره به این جاه و جلالت
که فانی بوده و ناید به کارت
ز قتل عام که کردی تو، به افشار
هزاران شد یتیم و خواروزارت
فروختی دخت افغان را، به اعراب
بکردی غیرت خود، آشکارت
چو فرعون زندگی کردی به دنیا
به زیر خاک، دهد قبرت فشارت
کشد مغزسرت از پنجه های ت
کند راهی ویلت، کردگارت
تظاهر کرده با ریش درازت
فریب دادی هزاران هم تبارت
و هابیت شدی، بانی به کشور
چه بد دیدی، ز اسلام تبارت؟
شنواز "حیدری" هم، شیخ ظالم
مده آزار، تو خلق با وقارت

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

۲۰۱۴، ۰۲، ۱۲، سدنی